

رهبر انقلاب مشروطیت ایران

فوارسیدن یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران بهانه نگارش این یادداشت است: تا چند سال پیش در ضلع شمال غربی میدان حضرت عبدالعظیم، در باغی با مساحت یکی دو هزار متر مربع آرامگاه خاندان طباطبائی واقع بود که توسط میرزا یوسف خان مستوفی الممالک که ارادت خاصی نسبت به جدّ اعلای ما «سیدصادق طباطبائی معروف به سنگلجی» داشت به منظور ساخت آرامگاه وی واگذار شده بود.

داستان واگذاری این محل را چنین روایت کرده‌اند:^۱

«در زمان ناصرالدین شاه دو پسر عمو در خدمت دولت بودند - یکی یوسف مستوفی الممالک که منصب صدارت داشت و دیگری میرزا هدایت اله وزیر دفتر (پدر دکتر محمد مصدق) که در حقیقت وزیر مالیه بود. این دو بر سر ملکی واقع در راه قم بنام کهک با یکدیگر اختلاف داشتند، و در هر فرصتی از شاه تقاضای صدور فرمان مالکیت ملک بنام خود را می‌کردند، ولی شاه که بهر دو نفر عنایت داشت مایل بود موضوع را خودشان در عالم خانوادگی حل کنند - عاقبت ناصرالدین شاه برای اینکه آنها را از خود نرنجانند، تذکر می‌دهد که باید به

۱- مشروح این ماجرا در راهنمای کتاب شماره ۷- ۸، آبان - دی ۱۳۴۹ توسط آقای عبدالحسین ساری

اصلاحی روایت شده است.



● آیت الله سید محمد طباطبایی، جد اعلای سید حسن طباطبایی مدیر نشر آبی و نویسنده مقاله

محضر آقا سیدصادق که در جامعه آن روز مجتهدی بی نظیر و بی مانند بود بروند تا هر حکمی که وی صادر کند اجرا شود. مستوفی الممالک صدراعظم، بدنبال سخنان شاه، کیسه‌ای حاوی پنجهزار اشرفی همراه نامه‌ای برای سیدصادق می‌فرستد و خواهان صدور فتوا به نفع خود می‌شود. سید که انتظار چنین حرکت توهین‌آمیزی از جانب صدراعظم را نداشت، ضمن استرداد کیسه به حامل آن می‌گوید به صدراعظم بگوئید اگر به احترام و پاس دوستی و نمک خواری نبود جریان امر را بشاه و کسان دیگری که مقتضی می‌دانستم می‌گفتم و حیثیت و مقام او را متزلزل می‌ساختم، ولی چه کنم که وظیفه دوستی حکم می‌کند قضیه را مسکوت بگذارم و به اقتضای حق‌شناسی عمل کنم. و فردای آن روز هم فتوای واگذاری ملک به هدایت اله وزیر دفتر را صادر می‌کند.

صدراعظم شدیداً از این کرده نادم و پشیمان و در انتظار جبران عمل زشت خود بود. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری سیدصادق چشم از جهان فرو می‌بندد و مستوفی الممالک که شدیداً تحت تأثیر صداقت و پاکی او قرار گرفته بود، باغ واقع در شمال غربی میدان حضرت عبدالعظیم را برای ایجاد آرامگاه خاندان طباطبائی اهدا می‌کند. باین ترتیب سیدصادق در این مکان و در بنائی که باکتیبه‌هائی از کاشی و منقوش به آیات قرآنی بود در زیر یک کلاه فرنگی مزین به تذهیبات آب طلا دفن می‌شود [سنگ قبر یک تکه و خط بسیار ممتاز روی آن دیدنی و شاید کم‌نظیر باشد]. تمامی پسران سیدصادق راه و روش پدر و صداقت و وطن‌خواهی و پرهیزگاری او را برگزیده و دنبال کردند - مشهورترین آنها سیدصادق طباطبائی زعیم و رهبر خوشنام مشروطیت ایران است - روحانی پاک‌اندیش و ترقی‌خواهی که کلامش مردم را به طغیان می‌آورد و پادشاهان و رجال هم عصرش را به خوف و تأمل وا می‌داشت.

در بخشی از یادداشت‌های او می‌خوانیم:^۱

«در سنه ۱۳۱۲ هـ ق به طهران آمدم - از جانب دولت ابداً تشریفاتی نبود ولی مردم زیاد احترام کردند - مکرر شاه مرا خواست، ممکن نشد حضور بروم، این مطلب بیشتر خیال او را مشوش کرد. از اوّل ورود به خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی بودم.»

در نامه‌ای خطاب به مظفرالدین شاه می‌نویسد:^۲

«فریاد دل وطن‌پرستان چون حضوراً فرمودید، هر وقت عرضی دارید بلاواسطه بخود من اظهار دارید، باین جهت به این عرایض مصدع خاطر مبارک می‌شدم. این ایام طُرق را بر

۱- یادداشت‌های سیدمحمد طباطبائی از انقلاب مشروطیت ایران، محمد حسن طباطبائی، نشر آبی،

۲- تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، ص ۸۵.



● سیدحسن طباطبایی، نویسنده پژوهشگر و مدیر نشر آبی

دعاگویان سد کرده‌اند، عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارک مشرف شود. اعلیحضرتا، مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست، تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و ناموس و جان رعیت دراز، این عمارت و مبها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری‌گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته و به ترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه مهاجرت کرده به حمالی و فعله‌گی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد. اعلیحضرت راضی نشوند در تواریخ نوشته شود: در عهد همایونی، ایران بیاد رفت، اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند. تمام این مفسد را مجلس عدالت یعنی انجمن مرکب از تمام اصناف مردم که در آن به داد عامه برسند، شاه و گدا مساوی باشند بر طرف خواهد کرد.»

هم چنین در نامه‌ای که خطاب به عین الدوله صدراعظم وقت نوشته می‌خوانیم:
«کو آنهمه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی مملکت و استیصال این مردم و خطرانی

که این صفحه را احاطه کرده است خوب مطلعید و می‌دانید که اصلاح تمام این امور منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء - عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم، ولی اقدام نمی‌فرمائید - به اندک مسامحه ایران می‌رود. من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است. و تمام شئون و عزت من وابسته به این دولت و محل است. می‌بینم که این مملکت بدست اجانب می‌افتد، پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت... وقت تنگ و مطلب مهم است - من حاضر در این راه از همه چیز بگذرم - عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشتراکی نداشتیم - مختصراً اگر اقدام در این کار فرمودند ما هم حاضر و همراهیم، اقدام نفرمائید یکنه اقدام خواهم کرد!»

از ماجرای آرامگاه طباطبائی آگانه گریزی به نقش سیدمحمد طباطبائی و گوشه‌هایی از نامه‌های او خطاب بشاه و صدراعظم زدم تا جوانان و احتمالاً دیگرانی که شاید شناخت کافی از نقش والا و یگانه این روحانی پاک‌اندیش و ترقی‌خواه در انقلاب مشروطیت کشورمان ندارند به لزوم گرمی داشت خاطره و مجاهدات وی اشراف بیشتری یابند.

سیدمحمد طباطبائی بین طبقات مختلف مردم از نفوذ و محبوبیت و احترام خاصی برخوردار بود تا آنجا که در نخستین دوره مجلس شورای ملی ارامنه کشور او را بعنوان نماینده خود برگزیدند که این گزینش و پذیرش آن خود نشان از روشن بینی او دارد - در ژرف‌نگری و اندیشه متعالی او همین بس که در دوران تحجر و خرافه «مدرسه مبارکه اسلام» را به سبک مدارس نوین در تهران تأسیس کرد تا مردم به اعتماد نام و مقام والا و فرندانشان را برای تعلیم و آموزش به آنجا گسیل دهند.

۱- ناظم الاسلام کرمانی که از نزدیکان خانواده طباطبائی بود و لقب خود را هم به قرینه نظامت در

«مدرسه مبارکه اسلام» گرفته، در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد:

«عین الدوله چون نامه طباطبائی را خواند، کلمه یکشنبه را یکشنبه پنداشت و ترسید روز یکشنبه شورش پیش آید و این بود که چند فوج سرباز را بدرون شهر آورد و به شاه گفت. ملایان من خواهند روز یکشنبه بشورش برخیزند، و از آن سوی به میان مردم نیز هیاهو افتاد که یکشنبه «جهاد» خواهد شد. عین الدوله به دو سید [طباطبائی و بهبهانی] و دیگران پیامهائی از بیم و نوید می‌فرستاد. روز یکشنبه آمد و رفت و هیچ کاری روی نداد، ولی مردم پی بردند که دولت از کوشندگان در بیم است و این بر دلیری آنان افزود.»



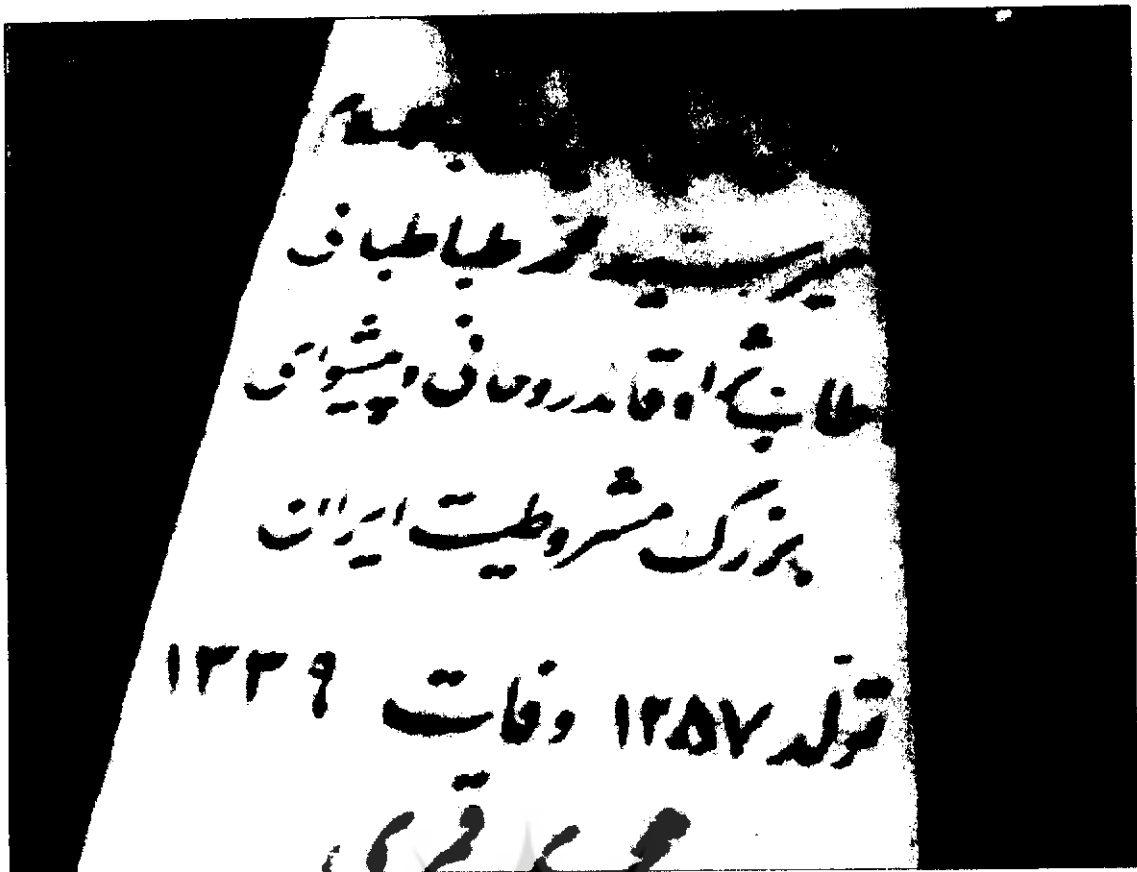
● سردر ورودی آرامگاه خاندان طباطبایی

تولیت آرامگاه ابتدا با سید محمد طباطبائی و پس از او بیکی از پسرانش «سید محمد صادق»^۱ از همراهان همیشگی پدر بود و گذار شد. سید محمد صادق برای پدر که دل آزرده از کج روی و کج اندیشی^۲ برخی از یارانش در سال ۱۳۳۹ هـ ق درگذشت، آرامگاهی در جوار آرامگاه سید صادق در قسمت شرقی باغ بنا کرد که بتدریج سایر اعضای خانواده هم در آنجا بخاک سپرده شدند. هنگامی که در دوران رضا شاه دستور ثبت و صدور اسناد مالکیت برای املاک صادر شد، اداره اوقاف محل در صدد تصرف این باغ بعنوان موقوفات عمومی برآمد، بهمین دلیل سید محمد صادق از مرحوم عمید وکیل دعاوی خواست پی گیر کار آرامگاه شود، او توانست ثابت کند که این باغ توسط میرزا یوسف مستوفی الممالک و فرزندش به

۱- بعدها رئیس مجلس شورای ملی دوره شانزدهم و از رجال خوشنام عصر پهلوی.

۲- در کتاب «یادداشت‌های سید محمد طباطبائی از انقلاب مشروطت ایران، ۱۳۸۲، نشر آبی ص ۶۶ می‌خوانیم:

«مختصر، آقا سید عبدالله [بهبهانی] بعنوان دوستی و شیخ فضل‌اله [نوری] بعنوان دشمنی با مجلس و مشروطه سبب بهم خوردن مجلس و مشروطه شدند - خداوند از تقصیر ما به برکت محمد (ص) و آل محمد بگذرد.»



● سنگ مزار آیت الله سید محمد طباطبائی

سید محمد صادق طباطبائی واگذار شده و موفق شد در سال ۱۳۱۴ شمسی آنجا را بنام او ثبت نماید و ۶۰۰ متر مربع از محوطه هم با سند جداگانه‌ای به مالکیت سید مصطفی یکی از پسران سید محمد صادق در می‌آید. چون توسعه و حفظ و مرمت باغ و آرامگاه نیاز به هزینه داشت، لذا سید مصطفی با کسب موافقت پدر قسمت غربی باغ را قطعه‌بندی و تفکیک می‌کند و در آذر ۱۳۳۲ شمسی با فروش بخشی از زمینها تا حدودی کسب نقدینگی می‌نماید.

سید مصطفی طباطبائی در شرحی که بنام «تاریخ مقبره خاندان طباطبائی» نگاشته و نسخه‌ای از آن را در سال ۱۳۴۹ شمسی به کاتب این یادداشت داد، نوشته است:

«به پدرم سید محمد صادق یادآور شدم که چون ممکن است ورثه ما روزی این باغ یا قسمتهائی از آن را تقسیم و بفروش رسانند لذا لازم است برای تمامی این ملک، وقفنامه‌ای بنام «مقبره خاندان طباطبائی» تنظیم و به ثبت برسد.» وی می‌افزاید «این کار در آبان ۱۳۳۷ انجام شد و وقفنامه تهیه و به ثبت رسید و تولیت آن به من و بعد از من به اولاد ذکور من واگذار شد.» و اضافه می‌کند که «در سال ۱۳۴۰ شمسی سید محمد صادق طباطبائی فوت شد و در ۱۳۴۴ فوراً این دو قسمت را هم جزء وقفنامه کردم تا مبادا در صورت فوت من، ورثه من آن را بعنوان ملک شخصی تصرف نمایند.»

متأسفانه پیش‌بینی پدر به حقیقت پیوست و فرزند وی و تولیت بعدی، پس از درگذشت سید مصطفی، علیرغم خواسته قلبی و مکتوب پدر و احتمالاً وجود وقفنامه، ابتدا با اتخاذ

روش‌هایی، مقدمات تخریب و قطع عمده‌ی اشجار یکصد ساله و بیشتر و حجره‌های اطراف باغ را که گذشته از اعضای خانواده در یکی از آنها ادیب الممالک فراهانی [از شعر او ادبای عصر مشروطیت] هم دفن بود فراهم آورد و با وجود اقدامات راقم این سطور در شهرداری و سازمان میراث فرهنگی، تنها توفیق یافتیم بخشی از باغ را که آرامگاه سید صادق و پسران او از جمله سید محمد و سید احمد طباطبائی در آن قرار دارد در عداد آثار و مفاخر ملی به ثبت برسانیم تا لااقل شاید این قسمت از باغ از تطاول و تخریب مصون و انشاءالله باقی و استوار بماند.

گفته می‌شود از این آرامگاه که در سالیان گذشته دارای درب بزرگ ورودی و زنجیر بود بعنوان «بست» استفاده می‌شد و افرادی که به آنجا پناه می‌آوردند در امان بودند - افسوس که در روزگار استقرار جمهوری اسلامی که قاعدتاً باید حریم مرجعیت و یادگار و بازمانده‌ی خوشنام‌ترین رهبر روحانی مشروطیت ایران بیش از پیش معزز می‌ماند و در امان می‌بود، ما شاهد تخریب و از بین رفتن شکوه و جلال آرامگاه این عالم عالیقدر و تبدیل بخش اعظم آن به پاساژ طلافروش‌ها باشیم!

خداوند متان از تقصیر و گناهان همه ما درگذرد.

منتشر شد:

این کیمیای هستی

مجموعه مقاله و یادداشت‌های

استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

درباره حافظ

بکوشش: ولی‌الله درودیان

انتشارات آیدین - تبریز - خیابان شریعتی شمالی - نرسیده به سینما ۲۹ بهمن

تلفن: ۵۵۵۳۲۵۹ فاکس: ۵۵۳۰۵۲۳ - ۰۴۱۱